

Imam Ali (PBUH) and the Persians' Problem with Arabic Language

Abdolrahim Ghanavat*

Abstract

The subject of this study is the Persians' problem with Arabic language in the center of Imam Ali's government, Iraq. Imam Ali (PBUH) (Caliph from 35 to 40 AH) relocated his capital from Medina, Arabic Peninsula, to Iraq, a region whose old and newly built towns were inhabited by Arabs as well as by many Persians, a majority of who were his proponents. Historical evidence shows that the Persians had preserved their culture, especially their language, but had no command of Arabic language. Different aspects of this issue have been examined in the present study. The main research question is how important the Persians' problem with the language was, and what remedies were considered for the problem. This study draws upon various library sources, describing and analyzing them within the framework of a socio-historical view. Research shows that despite some accounts to the effect that Imam Ali (PBUH) and Abu al-Aswad al-Du'ali codified the Arabic grammar with the purpose of purifying the language, the two men's main purpose in compiling the grammatical subject matter seem to have been to familiarize the Persians with the language, thereby removing the above-mentioned problem, so that the way would be paved for a closer communication with the Persians.

Keywords: Imam Ali (PBUH), the Persians, Arabic grammar, Abu al-Aswad al-Du'ali.

* Associate Professor, History and Civilization of Islamic Nations, Mashhad Ferdaws University, Mashhad, Iran,
ghanavat@um.ac.ir

Date received: 18/09/2024, Date of acceptance: 04/10/2025



امام علی (ع) و مشکل زبان ایرانیان

عبدالرحیم قنات*

چکیده

موضوع این پژوهش مشکل زبان ایرانیان در مرکز حکومت امام علی (ع)، عراق، است. علی بن ابی طالب (ع) (خلافت ۳۵-۴۰ق) پایتخت را از مدینه به عراق برد؛ منطقه‌ای که شهرهای قدیمی و نوین آن افزون بر اعراب، جمعیتی بسیار از ایرانیان را در خود جای داده بودند که بیشتر آنان از موافقان ایشان بودند. به گواهی تاریخ این ایرانیان فرهنگ به‌ویژه زبان خود را حفظ کرده بودند ولی تسلطی به زبان عربی نداشتند. در این بررسی جنبه‌های مختلف این موضوع مورد توجه قرار گرفته است.

این پژوهش با تکیه بر منابع متنوع کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل آنها در چهارچوب بینش تاریخی - اجتماعی صورت پذیرفته است.

پرسش اصلی این است که مشکل زبان ایرانیان تا چه اندازه اهمیت داشت و آیا مورد توجه امام علی (ع) و نزدیکان ایشان قرار گرفت و برای رفع این مشکل تدبیری اندیشیده شد؟

بررسی‌ها نشان می‌دهد، به رغم وجود گزارش‌هایی مبنی بر اقدام به تدوین نحو عربی توسط امام و ابوالاسود دؤلی با هدف خالص‌سازی این زبان، به نظر می‌رسد هدف اصلی امام و ابوالاسود از گردآوری مباحث علم نحو، آشنا ساختن ایرانیان با زبان عربی و برطرف کردن این مشکل بود تا به این وسیله، زمینه ارتباط نزدیکتری با آنان فراهم گردد.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، ایرانیان، نحو عربی، ابوالاسود دؤلی.

* دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، ghanavat@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵



۱. مقدمه

درباره تاریخ تدوین دستور زبان عربی (نحو) سخن مشهور این است که چون امام علی (ع) در سال‌های خلافت خود در عراق - که مردمان آن از عربان و ایرانیان بودند - دید که در زبان مردم عرب، لحن (تلفظ نادرست واژه‌ها) و اختلاط (درآمیختن واژگان عربی و بیگانه) پیش آمده، به تدوین دستور زبان عربی همت گماشت و بخش‌هایی از آن را به یکی از شیعیان خود، ابوالاسود دؤلی، آموخت و توصیه کرد او نوشته‌هایی کوتاه در علم نحو فراهم آورد. نیز گفته‌اند قرآن و نگارش عربی تا آن هنگام دارای اعراب نبودند. به همین دلیل امام مطالبی در باره اینها نیز به ابوالاسود آموخت.^۱ ابوالاسود این نوشته‌ها را نزد خود نگاه داشت تا این‌که پس از شهادت علی (ع) یک‌بار شنید مردی آیه ۳ سوره توبه را اینچنین نادرست خواند:

«إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمَشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»

(خداوند از مشرکان و پیامبر او بری و بیزار است!)

و به این صورت معنی کفرآمیزی به آیه داد.^۲ در این هنگام بود که ابوالاسود به انتشار آنچه از نحو آموخته و نوشته بود پرداخت (قفطی، ۱۹۸۶: ج ۱، ۴۰؛ زیراب خویی، ۱۳۶۸: ۱۲۵).

اگرچه پذیرش این گزارش‌ها چندان سخت نیست، اما دقت بیشتر در گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که این رخداد رویه‌ای دیگر نیز داشته و بیشتر با هدف کمک به ایرانیان عراق (پایتخت علی بن ابی‌طالب) برای فهم زبان عربی صورت پذیرفته است. پس ضروری است زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن بررسی شود.

۲. پیشینه موضوع

درباره پیشینه این موضوع باید گفت که اگرچه گزارش‌های بسیاری درباره تدوین نحو در نوشته‌های تاریخی و غیرتاریخی کهن به چشم می‌خورد و نویسندگان این روزگار نیز درباره کوفه و بصره و موالی و چنین موضوعاتی کتب و مقالاتی بسیار نوشته‌اند، ولی جستجو برای یافتن اثری که در آن تاریخ تدوین نحو عربی با نگاه مطرح شده در این مقاله یکی باشد، به جایی نرسید. آنچه البته هست، انبوهی آثار درباره تدوین نحو و به‌ویژه نقش پررنگ ابوالاسود دؤلی در این رخداد است که به آنها نگاهی می‌اندازیم.

نخست باید از نوشته نایاب اخباری سده سوم قمری ابوالحسن مدائنی با عنوان کتاب/ابی الاسود الدؤلی یاد کرد که نسخه‌ای از آن در دست نیست و تنها به واسطه ابن ندیم که عنوان این

اثر را ضبط کرده است (ابن ندیم، ۱۹۷۳: ۱۱۶)، از آن باخبریم و جز این درباره حجم و محتوای آن چیزی نمی‌دانیم. ابن ندیم در اثر مشهور خود، *الفهرست*، اشاره‌ای به این موضوع کرده و آن هنگامی است که در گزارشی متفاوت، یکی از دلایل گردآوری برخی از مباحث و موضوعات این علم توسط ابوالاسود را کمک به ایرانیان مسلمان (موالی) برای دوری از اشتباه هنگام سخن گفتن به زبان عربی دانسته است (همان، ۴۶). ابن ندیم البته به گستردگی سیاسی و اجتماعی این مشکل به‌ویژه در برقراری رابطه امام علی و ایرانیان در دوره خلافتش در منطقه‌ای عربی - ایرانی توجه نشان نداده است و هدف ابوالاسود را تنها کمک به برادران تازه‌مسلمان دانسته است. نویسندگانی دیگر که به موضوع تدوین نحو عربی در ارتباط با ایرانیان کوفه سخن گفته، عبدالکریم سمعانی است که در کتاب مشهور *الانساب* آورده است: نسلی جدید که در شهر کوفه می‌زیستند و دارای پدران عرب و مادران ایرانی بودند («مولدون») نیازمند آموختن قواعد زبان عربی بودند. پس ابوالاسود دؤلی مباحثی از نحو را گرد آورد (سمعانی، ۱۹۶۲: ج ۱۳، ۴۹). سمعانی هم در این گزارش، به اهتمام امام علی به این موضوع برای فراهم آوردن زمینه ارتباط کلامی با ایرانیان عراق که اغلب حامیان و مخاطبان او بودند، توجهی نشان نداده و از این موضوع به‌عنوان یک نیاز عمومی ایرانیان عراق به‌ویژه کوفه سخن گفته است و این با آنچه ما درباره وجود یک مشکل در برقراری ارتباط کلامی میان امام و پیروان ایرانی‌اش در عراق و به‌ویژه کوفه و کوشش امام برای ازمیان‌بردن آن، پیش رو داشته‌ایم، تفاوت دارد. از این گذشته، می‌توان به شرح حال ابوالاسود در *وفیات الاعیان* ابن خلکان اشاره کرد که البته در آن هیچ سخن و یا حتی اشاره‌ای درباره دیدگاه خاص این مقاله نیامده است (ابن خلکان، ۱۹۹۸: ج ۱، ۴۴۱-۴۴۳).

از آثار معاصران درباره ابوالاسود باید از کتاب *ابوالاسود الدؤلی و نشأة النحو العربی* نوشته فتحی عبدالفتاح الدجنی نام برد. در این اثر به تفصیل از ابوالاسود و جایگاه او در بنیانگذاری نحو عربی سخن به میان آمده و جالب اینکه به گونه‌ای به دیدگاه خاص مطرح شده در این مقاله اشاره‌ای شده است. دجنی آنجا که از عوامل بنیانگذاری نحو عربی سخن به میان آورده، سه عامل را برشمرده است: ۱. دینی، ۲. اجتماعی، ۳. قومی. وی در زیر عنوان عامل اجتماعی، به گسترده شدن فتوحات و اختلاط مردمان عرب و غیرعرب در شهرهای فتح شده یا نویناد اشاره کرده و این را عاملی برای توجه اعراب به تدوین این علم دانسته است (الدجنی، ۱۹۷۴: ۷-۸؛ ۴۶-۵۲). البته دیدگاه وی در این زمینه بسیار کلی است و با دیدگاهی که در این مقاله به آن پرداخته ایم، یکی نیست. وی به جزئیات کار موالی در عراق پرداخته و دیدگاه مشخص

مطرح شده در این نوشته درباره رابطه ویژه امام علی با موالی ایرانی و دشواری برقرار کردن رابطه کلامی میان امام و آنان را پیش چشم نداشته است. در مقدمه و حواشی دیوان/ابی‌الاسود الدؤلی که توسط محمد حسن آل یاسین مورد تحقیق قرار گرفته و منتشر شده است نیز اشاره‌ای به دیدگاه خاص این مقاله نیامده^۳ که بتوان آن را پیشینه این نوشته قلمداد کرد.

در دوره‌های اخیر چند اثر به فارسی درباره ابوالاسود و جایگاه ادبی و نحوی او نوشته و منتشر شده است. نخست باید از مقاله نسبتاً بلند «ابوالاسود» در لغت‌نامه دهخدا نام برد که نه تنها اشاره‌ای به دیدگاه مطرح شده در این مقاله ندارد، بلکه انتساب علم نحو به امام علی و ابوالاسود را منکر شده و فراتر از آن حتی در بودن چنین شخصی تردید کرده و به فرض پذیرفتن وجود او، وی را دهقانی ایرانی دانسته است! (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل «ابوالاسود»). در صفحات بعد به این مقاله و محتوای آن خواهیم پرداخت. جز این باید به مقاله «ابوالاسود» از دکتر عباس زریاب خویی در کتاب بزم/آورد اشاره کرد که در آن نیز سخنی درباره دیدگاه مطرح شده در این مقاله به چشم نمی‌خورد (زریاب خویی، ۱۳۶۸: ۱۱۸-۱۲۷). در مقاله «ابوالاسود» در دائرةالمعارف بزرگ/سلامی (بخش نحو ابوالاسود) اثر آذرتاش آذرنوش نیز که به تفصیل از دیدگاه‌های گوناگون در باره ابوالاسود سخن به میان آمده است، اشاره‌ای به موضوع مورد نظر ما نیامده است (آذرنوش، ۱۳۷۲: ذیل مدخل «ابوالاسود (نحو ابوالاسود)»). در آثار کسانی مانند حسین محمد جعفری^۴ و هشام جعیط^۵ نیز که به بررسی در تاریخ شهر کوفه پرداخته‌اند، توجهی به دیدگاه خاص این مقاله دیده نمی‌شود.

۳. کوفه پایتخت علی (ع) و مردمان آن

شهر کوفه در سال ۱۷ق/۶۳۸م در دوره خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق/۶۳۵-۶۴۳م) به عنوان اردوگاهی نظامی برای سکونت جنگجویان عرب در عراق، در کناره مرز ایران و روبروی شهر قدیمی حیره، بنیان نهاده شد.^۶ نخستین ساکنان این شهر حدود بیست هزار عرب (دوازده هزار عرب یمنی و هشت هزار عرب شمالی) بودند.^۷ ولی در کنار آنان یک گروه چهارهزار نفری از ایرانیان نیز در این شهر سکونت گزیدند.

در باره این گروه گفته‌اند که آنان از ساکنان دَیلم بودند.^۸ خسرو پرویز آنان را فراخواند و در دسته‌ای ویژه سازماندهی کرد. آنان در جنگ قادسیه زیر فرمان افسری به نام دَیلم بودند و اعراب آنها را «جُند شهنشاه» می‌خواندند. این گروه در جریان جنگ، خود را تسلیم کردند و اسلام آوردند به این شرط که با هر که خواستند پیمان ببندند و هرکجا خواستند سکونت کنند

و از عطایا نیز برخوردار باشند. سرانجام با زهره بن حویه سعدی که فرماندهی قبیله بنی عبدالقیس را بر عهده داشت، پیمان بستند و پس از آن در جنگ‌های جلولاء و نهاوند در کنار مسلمانان جنگیدند و سرانجام در کوفه منزل گزیدند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۵). در برخی از گزارش‌ها به حضور این گروه در نبرد قادسیه اشاره نشده و گفته شده آنان ساکن دیلم بودند. پس هنگام فتح شهر قزوین، تسلیم شدند و سپس به کوفه رفتند (همان، ۳۱۴). این گروه که در تاریخ به «الحمرء» (سرخ‌رویان) مشهور شدند،^۹ موالی (پیوستگان به) قبیله بنی عبدالقیس بودند و به پیروی از این قبیله، از همان آغاز به تشیع گرویدند.

اندک اندک گروه‌هایی از دیگر اعراب و نیز ایرانیان دیگر در این شهر ساکن شدند. از آن جمله بودند:

۱. گروهی از اسیران جنگی که به کوفه آورده شدند و بعدها پس از مسلمان شدن نیز در آنجا باقی ماندند. شمار زیادی از این اسیران زنانی بودند که در آینده‌ای نزدیک، فرزندانی به دنیا آوردند که پدرانی عرب داشتند (مولگدون) (نک: شاهرخی، ۱۳۸۹: ۱۶۱-۱۷۹).

۲. گروهی از کشاورزان نیز از شهرها و نواحی مرزی ایران - که به دلیل هجوم اعراب ناآرام شده و از رونق افتاده بودند - به امید به دست آوردن شرایطی بهتر راهی این شهر نوین شدند. کشاورزی ایرانیان در بین النهرین، پررونق و بر اساس سیستم آبیاری منظمی بود که در دوره ساسانیان و شاید پیش از آن شکل گرفته بود. با ورود مردمان عرب به این نواحی و برپا شدن جنگ و خونریزی و تصرف این زمین‌ها، نظم موجود برهم خورد و کشاورزی آسیب دید. این بود که بسیاری از کشاورزان شغل و پیشه خود را رها کردند و برای پرداختن به مشاغل تازه و کسب درآمد از راه‌هایی دیگر، زمین‌ها را رها و به شهرهای نوین کوفه و بصره کوچ کردند.

۳. دسته‌ای دیگر از مهاجران به کوفه را صنعتگران و پیشه‌ورانی تشکیل می‌دادند که در جستجوی کسب و کار به آنجا آمدند. با از رونق افتادن شهرهایی آباد مانند تیسفون، حیره و انبار و سر برآوردن شهرهایی نوین و پرجمعیت مانند کوفه و بصره، صنعتگران و پیشه‌ورانی که در آنها می‌زیستند، جای درنگ ندیدند و به شهرهای تازه رفتند (جعفری: ۱۴۱).

۴. مولدون. با گذشت زمان، نسل تازه ای در این شهر و هم در دیگر نقاط عراق به وجود آمدند که می‌توان آنها را عرب - ایرانی نامید، آنان فرزندانی بودند که از پدرانی عرب و مادرانی ایرانی متولد شدند.^{۱۰} تمایز آنان را از دیگران از همین نامی که به آنان داده‌اند، می‌توان دریافت. یکی از سرشناس‌ترین کسانی که در عراق مادری ایرانی و پدر عرب داشت، عبیدالله بن زیاد بود؛ فرماندار سرشناس بصره و کوفه که در جریان رخداد عاشورا نقشی پر رنگ داشت. مادر او مرجان، زنی از اهالی شهر اصطخر فارس و همسر سابق شیرویه اسواری بود (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۳۴۷).

گفته‌اند در پایان دهه اول عمر کوفه (پیش از سال ۳۰ قمری) شمار مردمان شهر به حدود صدهزارتن رسید (جعفری، ۱۳۶۴: ۱۳۷) که بسیاری از آنان را ایرانیان تشکیل می‌دادند. همانگونه که اشاره شد، با گذشت زمان، نسلی تازه نیز در این شهر به وجود آمد که می‌توان آن را عرب - ایرانی نامید. اوضاع در همه نواحی عراق از جمله شهر نوبنیاد بصره نیز همین‌گونه بود

۴. زبان ایرانیان کوفه

نکته مهم این بود که آن ایرانیان نخستین و این نسل تازه، طبیعتاً عناصری از فرهنگ پیشین خود را حفظ کرده بودند. به عنوان نمونه زبان آنان فارسی بود و آنان عربی نمی‌دانستند. روشن است که مولدون از نظر زبانی و حتی فرهنگی تا اندازه زیادی تحت تأثیر مادران ایرانی خود بودند. در تاریخ آمده است که عبیدالله بن زیاد در زبانش لحن بود و قادر به تلفظ درست واژگان عربی نبود و به همین دلیل عربان او را سرزنش می‌کردند (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۳۴۷؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۴، ۱۹۳). ابن کثیر در گزارشی جالب آورده است که عبیدالله یک‌بار از مردی از خوارج پرسید: «أ هروری أنت؟» (آیا تو هروری هستی؟) در حالی که می‌خواست بگوید «أ هروری أنت؟» (آیا تو از حروریه هستی؟). به گزارش او یک بار دیگر نیز عبیدالله گفت: «مَنْ کاتلنا کاتلناه» در حالی که می‌خواست بگوید «مَنْ کاتلنا کاتلناه». یعنی هرکس با ما بجنگد، با او خواهیم جنگید (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ج ۸، ۲۸۴).

گزارش‌های تاریخی حکایت می‌کنند که ایرانیان در کوچه و بازار کوفه به زبان فارسی و گاه آمیخته‌ای از فارسی و عربی سخن می‌گفتند. ابوالحسن بلاذری (م ح ۲۷۹/ق ۸۹۲م) گزارش کرده که در سال‌های حکومت امام علی (ع)، یک بار در بازار کوفه، ایرانیان از آمدن مردی که شکمی بزرگ داشت، اینگونه خبر دادند: «بزرگ اشکب آمد» (بلاذری، ۱۹۵۹: ج ۲، ۱۲۷).

تاریخنگار معاصر او، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق/۸۹۶م) در کتاب *الغارات* آورده است که یکی از آنان گفت: «قد جاء المرد شکنبه» (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ج ۱، ۱۱۰) (مردی که دارای شکمی بزرگ است، آمد). ترکیب جمله از دو حرف و یک فعل عربی («قد»، «ال» و «جاء») و دو اسم فارسی («مرد» و «شکنبه») و به‌ویژه گذاشتن حرف «ال» عربی بر سر اسمی فارسی؛ «مرد»، در نوع خود جالب توجه است. اما گزارش مورخ مشهور، ابن سعد (م ۲۳۰ق/۸۴۴م) که متعلق به یک نسل قدیم‌تر از این مورخان است، از گزارش بلاذری و ثقفی کوفی نیز جالب‌تر است. ابن سعد آورده است که یک ایرانی با دیدن آن مرد در بازار کوفه، از رسیدن او چنین خبر داد: «بوذاشکنب آمد» (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۳، ۱۹). اهمیت این جمله علاوه بر فارسی بودن همه واژگان آن، در اشاره کردن به دانسته‌ها و عناصر فرهنگی ایرانیان است. در این جمله فرد مورد نظر به دلیل داشتن شکمی بزرگ، به بودا تشبیه شده است. این نشان می‌دهد ایرانیان کوفه، در نیمه سده اول هجری، افزون بر اینکه همچنان به فارسی حرف می‌زدند، عناصر فرهنگی پیشین خود را نیز از یاد نبرده بودند. ایرانیان به‌ویژه در سرزمین‌های شرقی مانند خراسان و ماوراءالنهر با بودا و آیین او و پیروانش آشنا بودند و در بازار کوفه هنگامی که می‌خواستند از آمدن فردی که شکمی بزرگ داشت، با کنایه خبر دهند، او را به بودا تشبیه می‌کردند. در فرهنگ بودایی، بودا با شکمی بزرگ — که گاه نماد ابهت و حکمت و خرد است — به تصویر کشیده شده است. براین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که ترکیب «بوذاشکنب»، یا در ایران رواج داشته و یا اینکه ایرانیان کوفه بر اساس دانسته‌ها و ذوق خود، آن را ساخته و به کار برده‌اند.

۵. سیاست علی (ع) نسبت به ایرانیان

غیرعربان، چه مسلمان و چه نامسلمان، در دوره خلافت عمر بن خطاب (۱۳-۲۳ق/۶۳۵-۶۴۳م) و عثمان بن عفان (۲۳-۳۵ق/۶۴۳-۶۵۵م) چندان مورد توجه نبودند. عمر بشدت از آنان دوری می‌کرد؛ اقامت آنان را در مدینه ممنوع کرد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ج ۲، ۴۹۹) و دریافتی ایشان را از بیت المال کمتر از عربان قرار داد. این رویه در دوره عثمان نیز دنبال شد. در بسیاری از شهرهای قلمرو خلافت نیز رفتار فرمانداران همین‌گونه بود. بر این اساس، بسیاری از عجمان مسلمان و از آن جمله ایرانیان، در نواحی و شهرهای مختلف مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند و به‌عنوان مردمانی فرو دست زندگی می‌کردند.

آشکار است که این وضع نمی‌توانست ادامه یابد، زیرا جمعیتی بسیار زیاد از غیرعربان مسلمان و اهل ذمه در قلمرو دولت اسلامی می‌زیستند که نه می‌شد آنان را نادیده گرفت و نه امکان برقرارکردن رابطه‌ای یک‌سویه با آنان وجود داشت. تغییر پایتخت از مدینه (شهری کاملاً عربی در حجاز) به کوفه (شهری عربی - ایرانی در عراق) نیز بر ضرورت انداختن نگاهی تازه به موضوع موالی افزود. به‌ویژه که در آموزه‌های اسلامی دستور یا نشانه‌ای برای تبعیض و تفاوت قائل شدن میان عرب و عجم وجود نداشت. چنین بود که امام علی به موالی تمایل یافت و تفاوت و تبعیض میان آنان و اعراب را ظلم قلمداد کرد.^{۱۱} او اعلام کرد: موالی و اعراب از یکدیگر و دارای حقوقی متقابل هستند (المنقري، ۱۳۸۲: ۱۲۶؛ مفید، ۱۳۶۴: ۱۰۵-۱۰۴؛ اسکافی، ۱۹۸۱: ۱۰؛ ابن شهر آشوب، (بی‌تا): ج ۲، ۹۵). شاید بر همین اساس عبیدالله بن عمر را که چند تن از موالی را به بهانه خونخواهی پدرش کشته و با حمایت خلیفه پیشین از قصاص گریخته بود، تحت پیگرد قرار داد. بهره عجمان مسلمان از بیت‌المال را نیز همانند عربان پرداخت. او پا از این فراتر نهاد و دهقانی ایرانی را جزو کارگزاران خود به کار گرفت و او را مأمور خراج مصر کرد. مقدسی این ایرانی را ماهوی دهقان مرو یعنی همان کسی که با یزدگرد جنگیده بود، دانسته است (مقدسی، ۱۸۹۹: ج ۵، ۲۱۶). [!]

علی (ع) خلاف خلفای پیشین، در پی برقراری رابطه‌ای خوب و دوستانه با ایرانیان برآمد. تازه‌مسلمانان ایرانی جزو پشتیبانان علی (ع) بودند (جعفری، ۱۳۶۴: ۱۴۵) و امام گاهی در حمایت از ایشان با برخی بزرگان عرب به منازعه برمی‌خاست. بنا به گزارش ثقفی کوفی، اشعث بن قیس کندی که از اشراف کوفه بود، روز جمعه‌ای که او بر بالای منبر مسجد کوفه خطبه می‌خواند، به او اعتراض کرد که این «حمرأ» پیش روی شما بر ما چیره شده‌اند. امام نیز برآشفته و در پاسخ او سخنانی تند بر زبان راند و گفت که اگر آنان را طرد کند، از جمله ستمگران خواهد بود (بنگرید به ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ج ۲، ۴۹۹ - ۴۹۸).

۶. مشکل ارتباط ایرانیان با علی (ع)

به‌رغم همه اینها در راه برقراری پیوندی نزدیک با ایرانیان در عراق و به‌ویژه کوفه مشکلی مهم و قابل توجه وجود داشت و آن مشکل زبان ایرانیان بود. گفتیم که رهبران دینی بیشتر به‌صورت شفاهی با پیروان خود تماس برقرار می‌کنند و پیام‌ها و ایده‌های خود را به آنان می‌رسانند. ولی علی بن ابی‌طالب (ع) به‌زودی با مشکلی مهم در برقراری ارتباط کلامی با ایرانیان کوفه روبرو شد. این ایرانیان عناصری از فرهنگ و به‌ویژه زبان خود را نگاه داشته بودند و همان‌گونه که

امام علی (ع) و مشکل زبان ایرانیان (عبدالرحیم قنات) ۲۱۹

گفتیم بر زبان عربی تسلط نداشتند و حداکثر قادر به برقراری ارتباطی ساده و سطحی با عرب‌ها برای رفع نیازهای روزانه خود بودند، ولی قادر نبودند ارتباط کلامی گسترده و عمیقی با عرب‌ها و امام و اطرافیان او برقرار کنند.

امام علی (ع) معمولاً اندیشه‌ها و فرمان‌های خود را در قالب خطبه‌ها، جملات و مکتوباتی به زبان عربی فصیح عرضه می‌داشت که سرشار از آرایه‌های لفظی و ادبی بود. بنابراین، مردمی با چنان درجه‌ای از عربی‌دانی، چگونه قادر بودند کلمات فصیح و سرشار از نکات نغز لفظی و معنوی ایشان را دریابند؟ در توضیح این نکته باید اشاره کرد که بخشی از این خطبه‌ها و جملات و نامه‌ها، پس از چند قرن، به دست ادیب برجسته سده چهارم قمری سید رضی (م ۴۰۶ ق/۱۰۱۵م) در کتابی گردآوری شد و *نهج البلاغه* (راه روشن بلاغت) نام گرفت. *نهج البلاغه* یکی از فنی‌ترین متون زبان عربی است و فهم این متن هم اکنون نیز برای بسیاری از کسانی که زبان عربی را تحصیل و تدریس کرده‌اند، دشوار است. بنابراین مسلم است ایرانیانی که در آن سال‌ها در کوفه و عراق زندگی می‌کردند، با آن درجه از عربی‌دانی، قادر نبودند هنگام شنیدن خطبه‌ها و سخنان آن حضرت، آنها را به‌خوبی درک کنند و به دقایق و آرایه‌های لفظی و معنایی آن آگاهی یابند و از آن تأثیر پذیرند. پس می‌توان تأکید کرد که یکی از مشکلات امام علی (ع) در شهر کوفه و عراق، مشکل زبان ایرانیان – به‌عنوان گروهی قابل توجه از مردمان این سرزمین – بوده است.

امام نمی‌توانست این مشکل زبانی را نادیده بگیرد. چون هم ایشان و هم ایرانیان کوفه، به دلیل این مشکل، امکان برقراری رابطه‌ای گسترده‌تر و عمیق‌تر با یکدیگر را نداشتند. آنچه این گزاره را تأیید می‌کند، گزارش‌هایی است که درباره برداشته‌شدن اولین گام‌ها در تدوین دستور زبان عربی توسط امام و برخی از یارانش به دست ما رسیده است (نک: اسگندری؛ نقی پورفر، ۱۳۹۳: ۱۳؛ شریفی، ۱۴۰۲: ۱۵۶-۱۵۹).

۷. بنیانگذاری علم نحو عربی

منابع گوناگون تاریخی و ادبی بنیانگذاری علم نحو عربی را گاه به امام علی (ع)، گاه به ابوالاسود دؤلی و گاه نیز به کسانی دیگر نسبت داده‌اند.

دجّنی در کتاب *ابوالاسود الدؤلی و نشأة النحو العربی* گزارش‌های مربوط به این موضوع را دسته‌بندی کرده است (دجّنی، ۱۹۷۴: ۱۶۶ به بعد). نکته جالب این که حتی در گزارش‌هایی که بنیانگذار این علم ابوالاسود دانسته شده نیز آمده است؛ این امام علی بود که ابوالاسود را به این

کار توصیه و راهنمایی کرد و ایشان را که از شیعیان و ادیب و شاعر بود، واداشت تا درباره مباحث این علم نوشته‌هایی کوتاه فراهم آورد (ابن ندیم، ۱۹۷۳: ۴۵؛ ابن خلدون، ۱۹۹۵: ۵۴۶؛ قفطی، ۱۹۸۶: ج ۱، ۴۰، ۵۰).

ظالم بن عمرو بن سفیان مشهور به ابوالاسود (م ۶۹/ق ۶۸۸م) از خاندان دؤل از قبیله بنی کنانه مُضَر، ادیب، شاعر و از تابعان بود. گفته‌اند او از کاتبان امام علی بود (ابوالاسود الدؤلی، دیوان ابی الاسود الدؤلی، ص ۱۲-۱۳ از مقدمه محقق) و افزون بر این از کارگزاران حکومتی امام در شهر بصره و قاضی و متصدی مالی این شهر بود (رک: بهرامیان، ۱۳۷۲: ذیل مدخل «ابوالاسود دؤلی (بخش نخست)»). آورده‌اند: هنگامی که عبدالله بن عباس، فرماندار بصره، از شهر بیرون می‌رفت، او را جانشین خود قرار می‌داد. نیز گفته‌اند از سال ۳۸ق که عبدالله بن عباس جایگاه خود را رها کرد و به مکه رفت، از سوی امام به فرمانداری این شهر گماشته شد و تا سال ۴۰ق در این جایگاه باقی ماند (خلیفه بن خیاط، ۱۹۹۳: ۱۵۲). البته این گزارش‌ها با تردیدهایی روبرو شده است. بعضی درباره قاضی بودن او در این شهر تردید کرده‌اند (الدجّنی، ۱۹۷۴: ۱۵۰). گزارش‌های مربوط به امارت او در بصره نیز مورد پذیرش قرار نگرفته و گفته‌اند عبدالله بن عباس در سال ۴۰ق جایگاه فرمانداری شهر را ترک کرد (ابن الاثیر، ۱۹۸۹: ج ۲، ۴۳۲). براین‌اساس اگر هم او به امارت بصره گماشته شده باشد، زمان زیادی در این جایگاه نبوده است. البته جانشین شدن او هنگام نبودن عبدالله بن عباس در بصره پذیرفتنی است.

در بیشتر منابع تاریخی و ادبی درباره بنیانگذاری نحو عربی آمده است که این کار به خواست و توصیه امام علی (ع) و به دست ابوالاسود صورت پذیرفت.^{۱۲} بر همین اساس ابوالاسود نزد مورخان و ادیبان و شیعیان از جایگاه والایی در شعر، هوشمندی، ظریفی، تشیع و... برخوردار شده است. بویژه اشعار بسیاری که از وی در منابع گوناگون ثبت شده، او را جایگاهی مهم در این رشته‌ها بخشیده است. مجموعه ای از اشعار ابوالاسود نیز به کوشش محمدحسن آل یاسین گرد آورده شده و با عنوان دیوان ابی الاسود الدؤلی منتشر شده است.

در بیشتر این گزارش‌ها آمده است که امام مشاهده کرده بود در زبان و لهجه عرب، لحن و اختلاط پیدا شده است و این زبان نسبت به پیش از فتوحات و در هم آمیختن عرب و عجم در شهرهای مفتوحه پاکی نخستین خود را از دست داده است. بنابراین بر اساس گزارش‌های منابع تاریخی، با تعیین برخی موضوعات و مباحث علم نحو مانند تقسیم کلمات به «اسم» و «فعل» و «حرف» و نیز «حروف نصب» و در میان نهادن این موضوعات با ابوالاسود، او را واداشت تا درباره این موضوعات نوشته ای فراهم آورد و این اولین کتاب نحو در زبان عربی بود. به رغم

این ابن ندیم در گزارشی متفاوت یکی از دلایل تدوین برخی مباحث و موضوعات این علم توسط ابوالاسود را کمک به ایرانیان مسلمان (موالی) برای دوری از اشتباه هنگام سخن گفتن به زبان عربی دانسته است. بر اساس روایت او، مردی مسلمان و ایرانی از اهالی نوبندجان، شهری از کوره شاهپور در فارس (یاقوت، ۱۹۹۵: ج ۵، ۳۰۷) که در عراق مولای قدامه بن مظعون شده بود، هنگام سخن گفتن، مفعول^{۱۳} به را مرفوع تلفظ کرد و عرب‌ها به او خندیدند. به همین دلیل ابوالاسود به فکر افتاد برای کمک به این «برادران مسلمان»، «باب الفاعل و المفعول به» را به مباحث پیشین بیفزاید. به گزارش ابن ندیم او گفت:

«هولاء الموالی قد رغبوا فی الاسلام و دخلوا فیہ فصاروا لنا اخوة فلو عَلمنا لهم الکلام»^{۱۳}.

(این موالی به اسلام متمایل شدند و اسلام آوردند و برادران ما شدند و ما دوست داریم زبان عربی را به آنان بیاموزیم).

سمعانی اما به صراحت آورده است: نسل تازه‌ای که در شهر کوفه می‌زیستند و دارای پدران عرب و مادران ایرانی بودند («مولدون») محتاج آموختن قواعد زبان عربی بودند. پس ابوالاسود دؤلی مباحثی از نحو را گرد آورد:

«فلما کثر اولاد السبایا إحتاجوا الی تعلّم الإعراب، فجَمَعَ ابوالاسود الدؤلی شیئاً فی الإعراب» (سمعانی، ۱۹۶۲: ج ۱۳، ۴۹).

سمعانی تصریح کرده است که اعراب طبیعتاً نیازی به آموختن نحو نداشتند، زیرا زبان و ادب را از معدن آن برمی‌گرفتند، اما دوره‌های عرب - ایرانی به آموختن این علم نیازمند بودند.

از سال‌های پایانی سده ۱۹م شرق شناسان به اخبار مربوط به ابوالاسود بدگمان شده و به‌ویژه نقش برجسته او را در بنیانگذاری نحو عربی زیر سؤال بردند. در دنیای عرب هم ابراهیم مصطفی و کسانی جز او، نسبت دادن نحو عربی را به ابوالاسود منکر شدند.^{۱۴} برای نمونه می‌توان به سخنان دجّنی اشاره کرد که گفته است: امام علی هنگامی که به بصره آمد، درگیر جنگ جمل بود و برای تأسیس نحو فرصت نداشت. دیگر آن که اگر او می‌خواست این کار را انجام دهد چرا در کوفه این کار را نکرد؟ روشن است که این هر دو استدلال علیل و نارساست به چند دلیل: نخست این که روشن است امام در هنگامه جنگ جمل چنین کاری نکرده است، چون در آن هنگام هنوز مشکلی در این خصوص بروز نکرده بود. دوم این که گویا از دیدگاه دجّنی، انجام چنین کاری مستلزم حضور در بصره و توصیه به ابوالاسود برای این کار بوده است! در صورتی که چنین چیزی ضرورت ندارد. سوم اینکه دجّنی گویی چنین تصور کرده

است که ابوالاسود و امام علی تنها یک بار آن هم در هنگامه جنگ جمل یکدیگر را دیده‌اند. درحالی‌که حتی اگر امام بجز در هنگامه جنگ جمل به بصره نرفته باشد، ابوالاسود می‌توانسته بارها از بصره به کوفه آمده و برگشته باشد. و آخرین نکته این که هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد تشخیص نیاز به تدوین نحو عربی و آغاز آن، نخستین بار در بصره رخ داده است. درست است که از گزارش مشهور، برمی‌آید که مکان رخ دادن اشتباه برخی از موالی در هنگام تلفظ واژگان عربی بصره بوده است اما نمی‌توان پذیرفت که این اتفاق تنها در بصره رخ داده و تصمیم تدوین علم نحو نیز آنی و همان جا گرفته شده باشد، بلکه همانگونه که آورده‌ایم؛ ماجرا جنبه‌هایی جدی‌تر و گسترده‌تر داشته است و برداشت‌هایی تا این اندازه سطحی از این گزارش‌ها بسیار نادرست است.

در زبان فارسی نیز برخی از صاحب‌نظران نه‌تنها درباره علم و ادب ابوالاسود، بلکه حتی در باره ماهیت و فراتر از آن وجود او تردید کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین مطالب درباره این موضوع، مقاله «ابوالاسود» مندرج در لغت‌نامه دهخداست. مهم‌ترین گزاره‌های مطرح شده در این مقاله از این قرار است:

۱. نسبت دادن بنیان‌گذاری چنین علمی عظیم و ژرف که تالی فلسفه و ریاضی است به یک مرد عرب بدوی [!] آن هم در دوران زندگی ساده قوم عرب به افسانه بیشتر شبیه است تا واقعیت.

۲. نسبت دادن توصیه به ابتکار این علم و برداشتن اولین گام‌ها توسط امام علی که در واقع توسل به نوعی اعجاز در تکوین این علم است نیز پذیرفتنی نیست.

۳. در اخبار تأسیس علم نحو به دست ابوالاسود، اختلافاتی وجود دارد. مثلاً عامل این کار توسط وی گاه ناآشنایی دخترش با جزئیات زبان عربی، تصمیم خود او، توصیه امام علی، خواست زیاد بن ابیه، خواست معاویه و عربی نادانی سعد زندخانی (نوبندجانی) دانسته شده است.

۴. وجود این همه گمان و تردید و تفاوت آراء درباره نام و نسب و کار و سال مرگ ابوالاسود تا به این اندازه، نشان می‌دهد که این اخبار خرافی و نیش‌غولی است. مثلاً برای او هشت نام، برای پدرش هفت نام، برای جدش دو نام، برای نسبت او پنج نسبت و سال مرگ او از ۶۹ تا ۱۰۱ ق ثبت شده است.

۵. می‌توان پذیرفت که اقوام مغلوب نیاز به تدوین قواعد زبان قوم غالب داشته باشند، اما نزد ملت غالب بخصوص هنگامی که زندگانی کاملاً بدوی داشته و هنوز سرگرم فتوحات و بهره‌بردن از ثمرات آن است و کتاب آسمانی خود را نیز به‌راحتی می‌خواند، چنین نیازی احساس نمی‌شود.

۶. جستجویی گسترده نشان می‌دهد که اگرچه بیشتر قواعد علم نحو از زبان عربی برگرفته شده است اما برخی از این قواعد نیز ترجمه قواعد زبانی بیگانه و بخصوص آریایی است.

۷. با وجود این همه تردید درباره آغاز علم نحو و به‌ویژه شخص ابوالاسود، می‌توان گفت اگر واقعاً ابوالاسودی وجود داشته است، دهقانی ایرانی از نواحی بصره بوده که بنا به گزارش‌ها، دخترش نمی‌توانسته به‌آسانی به عربی سخن بگوید. وی بعدها مؤدّب فرزندان زیاد بن ابیه شده و همراه چند تن ایرانی دیگر مانند عبدالرحمن بن هرمز چند قاعده علم نحو را استخراج کرده است.

۸. سال‌ها بعد سیبویه فارسی با کمک خلیل بن احمد فرهودی که از ابناء (ایرانیان یمن) بود، تنها یا به کمک گروهی چهل‌نفره، از الف تا یاء این علم را در «الکتاب» تدوین کرده و در دسترس عرب و عجم گذاشت (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل «ابوالاسود»).

با دقت در این گزاره‌های انتقادی می‌توان نارسایی‌هایی را در آنها تشخیص داد و مطرح کرد:

بدوی خواندن ابوالاسود به‌هیچ‌وجه صحّت ندارد. او مردی ادیب و شاعر و متصدی امور مالی بصره بوده است. این نسبت کجا با موقعیت او سازگار است؟ نویسنده نسبت‌دادن تأسیس این علم به امام علی را نیز که به نظر ایشان به فرض درستی، نوعی معجزه است، درست نمی‌داند. راستی چرا باید این کار را معجزه بدانیم؟ اگر یک فرد عامی بدوی چنین کاری می‌کرد، ادعای نویسنده درست بود، ولی اگر فردی مانند امام علی که خالق خطب و نوشته‌های نهج‌البلاغه است، چنین کاری را انجام داده باشد، چرا باید این کار را معجزه تلقی و بعد هم آن را انکار کرد؟ ناقد محترم وجود اختلاف روایات در باره علت تأسیس نحو به دست ابوالاسود را موجب انکار اصل قضیه قرار داده است. این شیوه‌ای نادرست است و گویا برگرفته از نوعی نگاه فقهی به روایات است. در فقه گویا تراحم دو روایت را موجب ساقط شدن هر دو می‌دانند (تراحماً فتساقطاً)، اما نخست این که ما در تاریخ‌نگاری چنین قاعده‌ای نداریم و دیگر آنکه این

روایات در تراحم با یکدیگر نیستند بلکه می‌توانند در طول هم قرار گرفته و یکدیگر را تکمیل کنند. نویسنده شیوه نادرست دیگری را نیز به کار گرفته و به دلیل وجود اختلاف در نام پدر و جد و نسبت و سال مرگ ابوالاسود، وجود او را منکر شده است. درحالی‌که در تاریخ اسلام این گونه اختلافات درباره بسیاری از افراد وجود دارد. آیا نویسنده محترم نمی‌داند که در باره سال تولد، سال بعثت، سال هجرت، و حتی روز و ماه درگذشت پیامبر اکرم اختلاف نظر وجود دارد؟ آیا به این دلیل می‌توان بعثت و هجرت و درگذشت و جزئیات دیگر زندگانی پیامبر را انکار کرد؟ ایراد دیگر نویسنده مبنی بر اینکه اعراب به عنوان قوم غالب نیازی به تدوین علم نحو نداشته‌اند بلکه قوم مغلوب نیازمند این کار بوده‌اند، اتفاقاً تأییدکننده نظر ماست و در آن مناقشه‌ای وجود ندارد و همان است که سمعانی نیز آورده است. نکته دیگری که ناقد مطرح کرده یعنی وجود برخی قواعد برگرفته از زبان آریایی در نحو عربی، هیچ ارتباطی به بنیان‌گذاری علم نحو ندارد و می‌تواند دهه‌ها و حتی سده‌ها بعد رخ داده باشد. انکار وجود شخصی به نام ابوالاسود و یا او را دهقانی ایرانی دانستن به دلیل اینکه دخترش عربی خوب نمی‌دانسته نیز پذیرفتنی نیست. آیا ناقد از شرایط اجتماعی عراق بی‌خبر بوده است؟ آیا نمی‌دانسته که چه در کوفه و چه در بصره زنان ایرانی زیادی می‌زیستند که شوهران یا مالکانی عرب داشتند و صاحب فرزندانی شدند (مولدون) که عربی را به‌خوبی نمی‌دانستند؟ جالب اینکه نویسنده مقاله «ابوالاسود» خود نیز به‌درستی سخنان و استواری نقد خویش باور نداشته و در پایان با آوردن جمله «والله أعلم» گمان و تردید خود را نشان داده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل «ابوالاسود»).

بنابر آنچه آمد، می‌توان بازهم تأکید کرد که امام و یارانش متوجه مشکل موجود در زبان ایرانیان ساکن کوفه شده بودند و با توجه به تأثیری که این مشکل در برقراری ارتباط میان دو طرف ایجاد کرده بود، در پی رفع آن برآمدند و ابوالاسود دؤلی به سفارش امام به تدوین و گسترش علم نحو پرداخت اما در اینجا نکته‌ای هست که نباید به آسانی از کنار آن گذشت. به نظر این جانب آنچه بنا به خواست و توصیه امام علی به دست ابوالاسود صورت پذیرفت، تأسیس علم نحو نبود بلکه گردآوری قواعد آن بود. عرب‌ها از دوره‌های قدیم فعالیت‌های ادبی و زبانی داشتند و در دوران جاهلیت اهل شعر و خطابه بودند و در این رشته‌ها با هم رقابت می‌کردند. در دوره اسلامی نیز قرآن خلق شد که بی‌وجود اصول و قواعد زبانی، این کار ناممکن بود، بنابراین چنانچه بخواهیم دیدگاهی میانه برگزینیم، باید گفت: اصول و قواعد زبان عربی که پیش از این در میان آنها رواج داشت و زبان‌دانان آن آگاه بودند و آن را به کار

می‌بستند، به خواست امام علی و به دست ابوالاسود دؤلی در این دوران تدوین و گردآوری شد تا به‌ویژه تازه‌مسلمانان ایرانی در عراق از آن بهره ببرند؛ زبان بیاموزند و بتوانند پیوند کلامی نزدیک‌تری با مسلمانان و به‌ویژه علی (ع) داشته باشند.

۸. نتیجه‌گیری

۱. به نظر می‌رسد آنچه معمولاً درباره دلیل آغاز تدوین نحو عربی در کوفه به اهتمام امام علی (ع) و ابوالاسود دؤلی گفته می‌شود، از جامعیت برخوردار نیست و نکته‌ای بس مهم در آن نادیده گرفته شده است. دقت در برخی از منابع و شواهد و در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، نشان می‌دهد که دلیل برداشتن اولین گام‌ها برای تدوین نحو عربی توسط امام علی بن ابی‌طالب (ع) و برخی از یارانش در عراق، تنها پاک‌سازی زبان عربی از لحن و اختلاط نبود (و در واقع مشکل لحن و اختلاط با تدوین و آموختن نحو برطرف‌شدنی نبود)، بلکه این اقدام ریشه در موضوعی بس مهم داشت که آسان‌کردن فهم زبان عربی و سخن‌گفتن به آن برای ایرانیان عراق بود، یعنی مردمانی که بسیاری‌شان از یاران امام علی (ع) در سال‌های حکومت او به شمار می‌آمدند.

۲. امام به‌عنوان خلیفه‌ای که بیشترین ارتباط و نزدیکی را با ایرانیان داشت، به‌درستی دریافته بود که ضروری است این گروه قابل‌توجه از یارانش، بتوانند به‌آسانی عربی بشنوند و بگویند تا بیش از گذشته امکان ارتباط کلامی با آنان فراهم آید. اینچنین بود که رساله‌هایی کوتاه در علم نحو عربی به دست یا به توصیه آن حضرت، در عراق و به دست ابوالاسود دؤلی که مردی ادیب بود، تدوین و گردآوری شد (ذهبی: ج ۴، ص ۸۲، ۸۴؛ آذرنوش: ۱۳۷۲، ج ۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶).

۳. اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم، باید از تدوین و گردآوری اصول و قواعد نحو عربی در دوره خلافت امام علی (ع) سخن گفت و نه تأسیس آن. زیرا فعالیت‌های ادبی و زبانی اعراب در دوره جاهلی و نیز خلق قرآن در عصر نبوی و حتی خطب و مکتوبات و کلمات فصیح امام علی، حکایت از وجود این اصول و قواعد و شناخت بزرگان ادب عرب از آنها دارد.

۴. شاید بتوان این را که در سده‌های بعد ایرانیان بیشترین نقش را در گسترش این علم و نوشتن کتب آن بر عهده گرفتند، به نحوی با رخدادی که در این زمینه در دوره خلافت امام علی رخ داد پیوند داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مقایسه، بنگرید به آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۲۱. وی آغاز نوشته‌های نحوی را به سده دوم قمری نسبت داده است: «وضعیت زبان چندان خطرناک شده بود که از قرن دوم قمری گروهی در پی نجات زبان فصیح برآمدند و دست به تألیف فرهنگ واژگان و کتاب‌های نحو زدند».
۲. صورت درست آیه چنین است: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ» (خداوند و رسول او از مشرکان بیزارند).
۳. بنگرید به ابوالاسود الدؤلی (۱۳۸۴)، دیوان ابی‌الاسود الدؤلی، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بغداد: مکتبة النهضة.
۴. جعفری، محمدحسین (۱۳۶۴)، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. جعیط، هشام (۱۳۷۲)، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروق مقدم، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۶. حیره که تا کوفه سه میل فاصله داشت، در زمینی بنا نهاده شده بود که پیش‌تر آن را نجف می‌گفتند (یاقوت، ۱۹۹۵: ج ۲، ۳۲۸). نخستین مردمان و امیران این شهر از عرب‌های یمنی بودند که قرن‌ها پیش از ظهور اسلام به آنجا کوچ کرده بودند. این شهر بیابانی، بازاری برای داد و ستد کالا میان دست‌نشانندگان و مأموران دولت ساسانی و کاروان‌داران بزرگ بیابان‌نشین بود.
- آبادی‌های بیرون شهر (سواد کوفه) قبل از اسلام با سه طسُوج (= منطقه) مالیاتی ساسانیان در این ناحیه مطابقت داشت: ۱. سیلحین شامل خُوزنق، تیزناباد و نهر بورسوف ۲. فرات بادقُلی ۳. بهقباد میانی شامل جبه و نهرالبداة (ماسینیون، ۱۳۸۸: ۱۴، ۱۳).
- ملوک آل نعمان که سرشناس‌ترین فرمانروایان حیره بودند، دست‌نشانندگان خسروان ساسانی بودند. این دولت وابسته به ایران، مانند پایگاهی بیابانی مرزهای امپراتوری ساسانی را در جنوب غربی قلمرو آن در برابر حملات بدویان عرب نگاه می‌داشت و مانع از ورود آنان به مناطق مرزی ایران می‌شد. ملوک آل نعمان به دلیل تیره‌شدن روابطشان با خسرو پرویز (حک: ۵۷۹-۶۲۸ م / حدود ۹ سالگی پیامبر تا ۷ ق) برافتادند و این پایگاه دفاعی در آستانه پیدایش اسلام از برابر مرزهای ایران برچیده شد.
۷. اعراب در لشکرکشی‌های طولانی خانواده‌هایشان را نیز با خود می‌بردند. پس به دلیل دوری مرزهای ایران از نواحی عربستان، آنها در جنگ‌های فتوح نیز زنها و فرزندان خود را همراه بردند و به همین دلیل نیازمند پایگاه‌هایی برای سکونت آنان شدند. خود نیز برای تیمار و استراحت و گردآوردن غنایم و تقسیم آن، محتاج ماندن در همین پایگاه‌ها بودند.

امام علی (ع) و مشکل زبان ایرانیان (عبدالرحیم قنوت) ۲۲۷

۸. دیلم منطقه‌ای کوهستانی میان ساحل دریای خزر و قزوین را می‌گفتند. این نام گاهی بر ساکنان این منطقه نیز اطلاق شده است (یاقوت، ۱۹۹۵: ج ۲، ۵۴۴). این ناحیه همان کوهستان‌های گیلان و قزوین امروزی است.

۹. بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۵. گفته‌اند لقب حمراء را به دلیل رنگ روشن پوست شان - در مقایسه با اعراب که پوستی تیره‌تر داشتند - به آنان داده بودند (همان، ۱۹۷۸: ۳۹۹، پاورقی مترجم). کاربرد این واژه در این معنی را در نامه‌ای که عمر بن خطاب برای امیران لشکر فرستاد، می‌توان دید. بلاذری آورده است که عمر بن خطاب به فرماندهان لشکر نوشت: «وَمَنْ اعْتَقَمَ مِنَ الْحَمَاءِ...» (و هریک از مردم حمراء را که آزاد ساخته‌اید...) (همان، ۱۹۷۸: ۴۴۰). البته پذیرش این معنی به این شرط است که متن نامه اصالت داشته باشد و راویان نقل به مضمون نکرده باشند.

نگارنده را درباره نام این گروه گمانی دیگر است: بر اساس گزارش بلاذری، اعراب واژه «حمراء» را به نام فرمانده آنان، دیلم، اضافه کرده و آنان را «حمراء دیلم» نامیدند (همان، ص ۲۷۵). بنابراین به نظر می‌رسد کلمه «حمراء» در واقع تصحیف کلمه «همراه» فارسی بوده است. گویا آنان خود را «همراه دیلم» (یاران و همراهان دیلم) معرفی کرده بودند و عرب‌ها کلمه «همراه» را، به دلیل نزدیکی شکل و خوانش آن، به «حمراء» تبدیل کرده باشند. این با توجه به رنگ روشن پوست آنان، بی‌وجه هم نبوده است.

۱۰. دور نیست اگر تصور کنیم برخی از آنان پدران ایرانی و مادرانی عرب داشته‌اند.

۱۱. ثقفی کوفی آورده است که علی (ع) در میان خلفا بیشترین میل و لطف را به موالی داشت اما عمر به شدت از آنان دوری می‌کرد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ج ۱، ۷۵؛ ج ۲، ۴۹۹؛ نیز یعقوبی، ۱۹۹۳: ج ۲، ۸۲؛ مقدسی، ۱۸۹۹: ج ۵، ص ۲۱۶).

۱۲. برای مجموع این روایت‌ها بنگرید به اللّجنی، ۱۹۷۴: ۸۶-۸۷ و ۱۶۷-۱۷۱؛ آذرنوش، ۱۳۷۲: ذیل مدخل «ابوالاسود (نحو ابوالاسود)».

۱۳. ابن ندیم، ۱۹۷۳: ۴۶. در گزارش ابن ندیم به مکان این رخداد اشاره نشده است. اما برخی مکان آن را بصره دانسته‌اند (قفطی، ۱۹۸۶: ج ۱، ۴۱). در نگاه اول با توجه به اشاره راوی به آمدن این مرد نوبندجانی به بصره و اسلام آوردن او و قومش به دست قدامة بن مظعون، می‌توان چنین برداشت کرد که مکان این واقعه شهر بصره بوده است، ولی به نظر نمی‌رسد که تنها به این دلیل بتوان مکان رخداد را بصره دانست. به‌هرحال در این‌که این اتفاق در عراق یعنی مرکز خلافت امام علی (ع) افتاده است، تردیدی نیست.

۱۴. بنگرید: آذرنوش، ۱۳۷۲: ذیل مدخل «ابوالاسود (نحو ابوالاسود)». آذرنوش این نظرات را استوار ندانسته است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم (۱۳۷۸)، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۲)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، ذیل مدخل «ابوالاسود دؤلی (بخش دوم)»، تهران: انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵)، *چالش میان فارسی و عربی سده‌های نخست*، تهران: نشر نی.
- ابن الاثیر (۱۹۸۹)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلدون (۱۹۹۵)، *المقدمه*، تحقیق درویش الجویدی، بیروت: المکتبه العربیه.
- ابن خلکان (۱۹۹۸)، *وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان*، تصحیح محمد عبدالرحمن المرعشلی، دار بیروت: احیاء التراث العربی.
- ابن سعد (۱۹۹۰)، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن شهر آشوب، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی (بی تا)، *مناقب آل ابی طالب*، قم: انتشارات علامه.
- ابن قتیبہ، ابومحمد عبدالله بن مسلم (۱۹۹۲)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، القاہرہ: الہیئۃ المصریہ العامہ للکتاب.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۹۸۶)، *البدایہ و النہایہ*، بیروت: دارالفکر.
- ابن ندیم (۱۹۷۳)، *الفہرست*، بہ کوشش رضا تجدد، تهران: بی نا.
- ابوالاسود الدؤلی (۱۳۸۴)، *دیوان ابی الاسود الدؤلی*، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بغداد: مکتبہ النهضہ.
- اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله (۱۹۸۱)، *المعیار و الموازنۃ فی فضائل الامام علی بن ابی طالب*، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت: بی نا.
- اسگندری، کریم؛ نقی پورفر، ولی الله (۱۳۹۳)، «نقش ارتباطات و مهارت های ارتباطی در دوران حکومت حضرت علی (ع)»، *پژوهش نامه علوی*، سال ۵، شماره ۲.
- بلاذری، ابی الحسن (۱۹۵۹)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد حمیدالله، مصر: دارالمعارف.
- بلاذری، ابی الحسن (۱۹۷۸)، *فتوح البلدان*، تصحیح رضوان محمد رضوان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بلاذری، ابی الحسن (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمہ محمد توکل، تهران: نشر نقرہ.
- بهرامیان، علی (۱۳۷۲)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۵، ذیل مدخل «ابوالاسود دؤلی (بخش نخست)»، تهران: انتشارات دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- تقفی کوفی، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳)، *الغارات*، مقدمہ و حواشی و تعلیقات میرجلال الدین محدث ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- جعفری، سید حسین محمد (۱۳۶۴)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمہ محمدتقی آیت اللہی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعیط، ہشام (۱۳۷۲)، *کوفہ پیدایش شہر اسلامی*، ترجمہ ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: بنیاد پژوهشہای اسلامی.

امام علی (ع) و مشکل زبان ایرانیان (عبدالرحیم قنوات) ۲۲۹

- خلیفه بن خیاط (۱۹۹۳)، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق سهیل زکّار، بیروت: دارالفکر.
- الدجّنی، فتحی عبدالفتاح (۱۹۷۴)، *ابوالاسود الدؤلی ونشأة النحو العربی*، الکویت: وکاله المطبوعات.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه*، ذیل مدخل «ابوالاسود»، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- الزّركلی، خیرالدین (۱۹۸۹)، *الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۶۸)، «ابوالاسود دؤلی»، در *بزم آورد*، تهران: انتشارات محمدعلی علمی، انتشارات سخن.
- سمعی، عبدالکریم (۱۹۶۲)، *الانساب*، تحقیق عبدالرحمن یحیی المعلی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائره المعارف العثمانیه.
- شاهرخی، سیدعلاءالدین (۱۳۸۹)، «نقش کوفیان در حکومت امام علی (ع)»، *پژوهشنامه علوی*، دوره اول، شماره ۱.
- شریفی، عنایت (۱۴۰۲)، «تحلیلی از روش های امام علی (ع) در مدیریت بحران های سیاسی و اجتماعی»، *پژوهش نامه علوی*، سال ۱۴، شماره ۱.
- قفطی، علی بن یوسف (۱۹۸۶)، *انباء الرواة علی انباء النحاه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، القاهرة: دارالفکر العربی، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.
- ماسینیون، لویی (۱۳۸۸)، *جغرافیای تاریخی کوفه*، ترجمه عبدالرحیم قنوات، قم، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سمت.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۴)، *الامالی*، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- مقدسی (۱۸۹۹)، *البدء و التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- المنقري، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲)، *وقعه صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: المؤسسة العربیه الحدیثه.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی (۱۹۹۳)، *تاریخ یعقوبی*، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.